

## تأثیر اعتقاد به مبنای کلامی عصمت انبیا در تفسیر آیات مربوط

### به ملاقات حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام

زهرا زارعی مدوئیه<sup>۱</sup>، زهرا زارعی مدوئیه<sup>۲</sup>

#### چکیده

حکایت ملاقات موسای کلیم با حضرت خضر نبی علیه السلام از داستان‌های ذووجوه قرآن است که از ابعاد مختلف فقهی، عرفانی، اخلاقی، ادبی، تربیتی و کلامی قابلیت بررسی را دارد. بررسی این حکایت از نگاه کلامی بهره‌های قابل توجهی را نصیب مخاطب می‌کند که چندان بدان پرداخته نشده است. از دیدگاه کلامی، برخی کارهای این دو پیامبر در ظاهر با عصمت ایشان ناسازگار است مانند سوراخ کردن کشتی و قتل نفس از کارهای حضرت خضر علیه السلام و نسیان و عدم استطاعت بر صبر از کارهای حضرت موسی علیه السلام سعی در تفسیر این امور به گونه‌ای که عصمت ایشان را زیر سؤال نبرد به روشنی تأثیر مبانی کلامی در تفسیر آیات قرآن را نشان می‌دهد. مقاله حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، تأثیر مبانی کلامی در تفسیر آیات مربوط به این داستان را بررسی می‌کند.

**واژگان کلیدی:** موسی علیه السلام، خضر علیه السلام، نسیان، عصمت، استطاعت، مبانی کلامی.

#### ۱. مقدمه

در آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف داستان پی‌جویی و ملاقات موسای کلیم علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام مطرح شده است؛ داستانی که از پر رمز و رازترین داستان‌های قرآن کریم است و معارفی را نصیب مخاطب می‌کند. حکایت این‌گونه است: «حضرت موسی علیه السلام با

---

۱. دانش‌پژوه دکتری تفسیر تطبیقی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

Email: Mousavi@hoda.miu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبایی، عضو گروه قرآن و حدیث مجتمع بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Zareie@hoda.miu.ac.ir

وحی آگاه شد که در زمین، شخصی از اسرار و حقایقی مطلع است که او نمی داند و اگر به طرف مجمع البحرین برود او را در آنجا خواهد دید به این نشانه که هر جا ماهی زنده و یا به قول برخی گم شد همان جا او را خواهد یافت. کلیم الله ﷺ مشتاق دیدار این شخص شد تا از سرچشمه معرفت او بنوشد. از این رو، زاد و توشه سفر برداشت و با همراه خود به راه افتادند و با خود یک ماهی برداشتند. وقتی به مجمع البحرین رسیدند کمی استراحت کرده و از ماهی غفلت کردند. ماهی نیز زنده شد و خود را به آب انداخت و یا به قولی برخی مرده اش به آب افتاد و رفیق حضرت موسی ﷺ با اینکه آن را دید، فراموش کرد که به حضرت خبر دهد. پس از آنجا برخاسته به راه خود ادامه دادند تا آنکه از مجمع البحرین گذشتند و چون بار دیگر خسته شدند حضرت موسی ﷺ به او گفت: غذایمان را بیاور که در این سفر بسیار خسته شدیم. در آنجا رفیق حضرت به یاد ماهی و آنچه از داستان آن دیده بود، افتاد و حضرت فرمود: این همان جاست که ما در طلبش بودیم، پس باید بدانجا برگردیم و بی درنگ از همان راه که رفته بودند، برگشتند و ملاقات با عبدصالح خدا حاصل شد. پس از ملاقات، حضرت موسی ﷺ از آن مرد عالم خواست که او را از علم خود بهره مند سازد و او در پاسخ گفت که تو نمی توانی در برابر کارهای من تحمل کنی، چون به حقیقت آنها علمی نداری، اما حضرت موسی ﷺ که مشتاق علم او بود قول داد که با خواست خداوند بر کارهایی که از او می بیند صبر کند و از اینجا داستان سیر آن دو شروع می شود».

در این سفر، حضرت موسی ﷺ کارهایی از حضرت خضر ﷺ می بیند که اعتراض می کند و بنابر وظیفه پیامبری خود درمقابل آنها موضع می گیرد مانند سوراخ کردن کشتی، قتل نفس بدون آنکه جرمی کرده باشد و مرمت دیواری که صاحبان شهرش از دادن طعام به آنها خودداری کرده بودند. در هر اعتراض، حضرت خضر ﷺ عهد ابتدای سفر را به حضرت موسی ﷺ یادآور می شود که قرار بر صبر و تحمل بود تا اینکه پس از اعتراض سوم، حضرت خضر ﷺ بنای جدایی نهاده و تأویل اموری که تحملش بر حضرت موسی ﷺ سخت بود را به او می گوید و اظهار می دارد که تمام این امور را به اذن خداوند و به امر او انجام داده است و بدین سان داستان ملاقات به پایان

می‌رسد. حکایت این دیدار از ابعاد مختلف عرفانی، ادبی، فقهی، اخلاقی، کلامی و... قابل بررسی است، اما در مقاله حاضر این داستان از نگاه کلامی بررسی می‌شود. محل بحث در مقاله حاضر، توجیه رفتارهای حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام با اعتقاد به عصمت پیامبران است؛ زیرا مبنای کلامی اعتقاد به عصمت پیامبران با برخی از کارهای این دو پیامبر در ظاهر ناسازگار است.

## ۲. پیشینه پژوهش

حکایت این ملاقات بارها در پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های مختلف بررسی شده است که برخی از آنها عبارتند از:

- پایان‌نامه بررسی و تبیین دلالت‌های تربیتی سوره مبارکه کهف از زهره متین؛
- مقاله آداب تعلیم و تعلم در داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام از مجید فلاح‌پور؛
- مقاله آداب شاگردی و استادی در بازخوانی آیات مرتبط با حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام از محمدرضا شاهرودی و مرضیه نورانی‌نگار؛
- مقاله بررسی ابعاد تربیتی سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و عبدالصالح باتکیه بر تفاسیر فریقین از محمود ویسی و فهیمه میری که حاصل نگاه تربیتی به این داستان است؛
- مقاله تفسیر عرفانی ملاقات حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام از سید محمود یوسف‌ثانی و فائزه بالایی؛
- مقاله نگاهی به ابعاد عرفانی داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام در قرآن از محمدرضا اسفندیار و طاهره بی‌طرفان؛
- بررسی داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام در تفاسیر عرفانی فریقین از مصطفی رضازاده؛
- مقاله رمزگشایی از ماجرای حضرت خضر و حضرت موسی علیه السلام از لیلا امینی لاری که حاصل نگاه عرفانی به این داستان است؛

-مقاله‌های تحلیل بوطیقای قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام در مثنوی و کشف الاسرار تألیف مصطفی گرجی و تحلیل عناصر داستان حضرت موسی علیه السلام و عبد در سوره کهف تألیف علی نظری و پروانه رضایی که حاصل نگاه ادبی به این حکایت زیباست. این داستان از بعد کلامی به طور مستقل بررسی نشده و پژوهش حاضر درصدد پرداختن به این معناست. در ادامه ابتدا مبنای کلامی درباره عصمت انبیا تحلیل و تأثیر آن در تفسیر و سپس تفسیر موارد به ظاهر ناسازگار با مبنای کلامی از دیدگاه مفسران بررسی می‌شود.

### ۳. تحلیل مبنای کلامی عصمت انبیا

خلقت انسان، فعل خدای حکیم است، پس آفرینش او هدف دارد و باتوجه به وجود عقل در انسان، هدف از خلقت وی باید هدفی معقول باشد. عقل و خرد انسان هرچند در پیمودن راه تکامل او مؤثر و لازم است، اما کافی نیست و اگر در هدایت انسان به عقل و خرد قناعت شود او هرگز راه کمال را به طور کامل نخواهد داشت. (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۹۷) ازاین رو، عقل صحیح حکم می‌کند که به مقتضای حکمت الهی باید مریبان و رهبران الهی مبعوث شوند تا راه صحیح زندگی را به بشر بیاموزند (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۹۸). خداوند این لطف را با فرستادن رسولان بر بندگان تمام کرده و هدف از ارسال رسل و انزال کتب، تبیین هدایت از ضلالت و هدایت سبیل است تا مردم به سوی سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت رهنمون شوند. همچنین تحقق غایت بعثت در گروی عصمت رسولان است (هاشمی تنکابنی، ۱۳۹۱، ص ۹۰). مراد از عصمت، غریزه‌ای است که باوجود آن داعی بر معصیت باوجود قدرت بر آن صادر نمی‌شود. این غریزه عبارت از قوت عقل است به گونه‌ای که موجب قهر قوای نفسانی شود (فیاض لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹). بدون شک وجوب عصمت انبیا لطفی است بانظر به مکلفین؛ زیرا هرگاه عصمت انبیا واجب باشد اعتماد به تمام افعال و اقوال او حاصل می‌شود و مکلف به همین دلیل به انقیاد او نزدیک و از مخالفت او دور می‌شود و از آنجاکه لطف بر خداوند واجب است، پس عصمت انبیا نیز واجب است (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۳۷۹). محقق طوسی در عبارت کوتاه خود به این برهان چنین اشاره می‌کند: «و یجب



فی النبی العصمه لیحصل الوثوق فیحصل الغرض؛ عصمت برای نبی واجب است تا به او اعتماد شود و غرض حاصل شود» (حلی، ۱۴۱۷، ص ۳۸). بر همین اساس وجود رهبران الهی و پیشوایانی که از هرگونه اشتباه، فراموشی، دروغ‌گویی، خیانت و آلودگی به دیگر گناهان و معاصی مصون باشند اقتضای طبیعی و منطقی ارسال پیامبران است (مفید، ۱۴۱۴، ص ۳۷).

چون عصمت ثابت شد واجب است که نسبت به تمام گناهان (اعم از صغیره و کبیره) باشد، چه بعد از بعثت و چه قبل از بعثت. چرا که در این صورت لطف تمام خواهد بود. (فیاض لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹) گستره عصمت به حوزه عصمت عقیدتی، معرفتی، عملی، اجتماعی، تشخیص مصالح و مفاصد و عصمت از سهو و نسیان تقسیم می‌شود (هاشمی تنکابنی، ۱۳۹۱، ص ۵۶). بیشتر فرقه‌های اسلامی معتقدند که پیامبران عصمت عقیدتی دارند؛ یعنی پیش از رسیدن به مقام نبوت و از آغاز تولد، خداپرست بوده و از هرگونه باور شرک‌آلود و کفرآمیز پاک و منزّه هستند (جرجانی، ۱۳۲۵، ۲۶۴/۸). مصونیت پیامبران الهی از هرگونه خطای عمدی و سهوی در دریافت، حفظ و ابلاغ کلام خداوند بخش دیگری از گستره عصمت است. بررسی منابع کلامی نشان می‌دهد که بیشتر فرقه‌های اسلامی با رویکردهای گوناگون مذهبی و کلامی از شیعه امامیه، معتزله و اشاعره با نفی هرگونه خطا، سهو و نسیان در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی به عصمت کامل در این مراحل معتقد هستند. در این میان، اشاعره با عباراتی مانند «عصمتهم عن تعدد الکذب» هرنوع تصرف عمدی انبیا در وحی رانفی، ولی درباره عصمت از سهو و نسیان، سکوت کرده‌اند (هاشمی تنکابنی، ۱۳۹۱، ص ۵۹).

عصمت از گناه در کردار و گفتار، بخش دیگری از گستره عصمت است. این بخش از گستره عصمت بیشتر بانام عصمت از گناه در منابع و مباحث کلامی مطرح شده و درباره آن گفت‌وگو شده است. علمای امامیه بر عصمت مطلق پیامبران و دیگر پیشوایان برگزیده الهی در این حوزه تأکید می‌کنند و آنها را از هرگونه گناه کبیره و صغیره عمدی و سهوی از آغاز تا پایان عمر مصون و معصوم می‌دانند. (هاشمی تنکابنی، ۱۳۹۱، ص ۶۰) سید مرتضی در این مورد می‌نویسد: «قالت الشیعه الامامیه: لا یجوز علیهم شیء من المعاصی و الذنوب کبیراً کان او صغیراً لا قبل

النبوه و لا بعدها، و يقولون في الائمة مثل ذلك؛ شيعه اماميه قائل است؛ هيچ گناه كبيره يا صغيره اي بر آنها جايز نيست، چه قبل نبوت و چه بعد از آن و در مورد ائمه نيز مانند اين اعتقاد را قائل هستند» (علم الهدى، ۱۳۷۷، ص ۳). دليل بر لزوم عصمت پيامبران در مواردی غير از دريافت، حفظ و ابلاغ وحی اين است که از نظر افراد عادی که بيشتر انسان ها هستند اشتباه در امور عادی از خطای در احکام دين قابل تفکيک نيست. بنا بر اين، اگر پيامبر در امور ياد شده دچار خطا و اشتباه شود آن را به احکام دينی هم سرايت می دهند و درنتيجه اطمینان آنها نسبت به پيامبر ﷺ از دست می رود و اين با غرض رسالت منافات دارد. گذشته از اين، شکی نيست پيامبری که از هرگونه خطا مصون است بهتر و بيشتر می تواند توجه و اعتماد مردم را جلب کند تا پيامبری که فقط در احکام، عصمت دارد. مقتضای جود و رحمت الهی اين است که کامل ترين لطف را در حق بندگان انجام دهد (ربانی گليايگانی، ۱۳۸۷، ص ۵۹). بر اين اساس، اعتقاد به عصمت پيامبران در همه موارد موجب اطمینان تام خردمندان به کردار و گفتار آنها و معتبر دانستن سنت آنهاست و به هيچ روی احتمال گناه يا خطا را در کردار و گفتار ايشان به ويژه در حوزه دين، روا نمی دانند (سلطانی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۷).

#### ۴. تأثیر مبنای کلامی عصمت در تفسير قرآن

اعتقاد به عصمت پيامبران در تفسير آن دسته از آيات قرآن که در ظاهر گناه يا خطایی را بر پيامبری ثابت می کنند تأثیرگذار است. (سلطانی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۷) قرآن کریم بخش هایی از زندگی پيامبرانی مانند حضرت آدم، ابراهيم، يوسف، موسی، داوود، سليمان و يونس عليهم السلام و پيامبر اکرم ﷺ را نقل می کند و گفتار و کردارهایی را به آنها نسبت می دهد که در نگاه اول، گناه به نظر می رسند. اگر مفسر به عصمت پيامبران اعتقاد نداشته باشد اين دست آيات را بر ظاهر آنها معنا می کند و اين پيامبران را در مواردی خطاکار خواهد دانست، ولی مفسری که عصمت گسترده و فراگیر پيامبران را باور دارد اين آيات را بايد براساس مبنای کلامی خود و در چارچوب آن فهم و تفسير کند (سلطانی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸). در داستان ملاقات حضرت موسی عليه السلام و

حضرت خضر عليه السلام نیز مواردی وجود دارد که به ظاهر با عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله منافات دارد، اما باتوجه به قائل بودن به عصمت انبیا در همه امور در دایره تفسیر باید به این مبنای کلامی توجه داشت و آیات را به گونه ای تفسیر نکرد که خطا و گناه را برای آنها ثابت کرد. این امور در مورد حضرت خضر عليه السلام سوراخ کردن کشتی بدون اذن صاحبش و کشتن فرزند بدون انجام جنایت است و در مورد حضرت موسی عليه السلام نسیان ماهی و نسیان عهد خود با حضرت خضر عليه السلام و عدم استطاعت بر صبر است که باید باتوجه به عصمت انبیا، آیات مربوط به آن تفسیر شود. با مراجعه به تفاسیر ذکرشده ذیل آیات مربوط به این داستان، تأثیر مبنای کلامی اعتقاد به عصمت انبیا در تفسیر قرآن به خوبی روشن می شود که چگونه مفسران، سعی در تفسیر آیات به گونه ای دارند که بر عصمت آنها گردی ننشینند و این اصل را خدشه دار نکند.

#### ۵. مراد از موسی، همراه حضرت موسی عليه السلام و مرد عالم در داستان ملاقات

براساس نظر بیشتر مفسران منظور از موسی عليه السلام در آیه، همان موسی بن عمران، رسول معظم است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۱/۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴۸۰/۱۲) که بنابه روایات وارده از شیعه و سنی، یکی از انبیای اولوالعزم و صاحب شریعت است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳). برخی مفسران احتمال داده اند که موسای مطرح شده در این آیه که مصاحب حضرت خضر شد حضرت موسی عليه السلام بن میشا، مردی از بنی اسرائیل است (طوسی، بی تا، ۸۳/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۱/۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳). توجه به یک نکته، این احتمال را بسیار ضعیف و غیرقابل قبول می کند و آن این است که قرآن کریم نام موسی عليه السلام را حدود صد و بیست و نه مورد برده و در همه آنها مقصودش موسی بن عمران بوده است. اگر درباره این یک مورد، فردی غیر از موسی بن عمران منظور بود باید قرینه می آورد تا ذهن به جای دیگری منتقل نشود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳). از این رو، هرگاه در قرآن نام موسی عليه السلام آمده است منظور همان موسی بن عمران عليه السلام است، چنان که هرگاه محمد گفته شود منظور پیامبر صلی الله علیه و آله است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۱/۶). به نظر می رسد ذکر این احتمال توسط

مفسران بیشتر بدین دلیل بوده که نتوانسته‌اند برخی از اشکالات موجود در داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام را حل کنند و ناچار به فرض موسای دیگری شده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴۸۰/۱۲).

درباره همراه حضرت موسی علیه السلام که با تعبیر «فتی» آمده است بیشتر مفسران قائل هستند که مقصود از عبارت «فتی»، یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب علیه السلام است. (طوسی، بی تا، ۶۵/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۱/۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳) او مردی رشید، شجاع و باایمان از بنی اسرائیل بود و تعبیر به «فتی» ممکن است به دلیل همین صفات برجسته و یا به دلیل خدمت به موسی علیه السلام و همراهی و همگامی با او بوده باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴۸۰/۱۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۸/۱۳). برخی نیز می‌گویند که یوشع، خدمت‌گزار حضرت موسی علیه السلام بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۹۳). مراد از عالمی که حضرت موسی علیه السلام دیدارش کرد و خداوند بدون ذکر نامش به وصف جمیل، او را ستوده و فرموده است: «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) خضر علیه السلام، یکی از انبیای معاصر حضرت موسی علیه السلام بوده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۶۰/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۲۵۰/۳). در برخی روایات آمده است که خدا حضرت خضر علیه السلام را طول عمر داده و تا امروز هم زنده است. این مقدار از مطالب درباره حضرت خضر علیه السلام اشکالی نداشته و قابل قبول است؛ زیرا عقل و یا دلیل نقلی قطعی برخلافش نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۳۹/۱۳).

## ۶. جواز یا عدم جواز یادگیری پیامبر صلی الله علیه و آله از فردی دیگر

در داستان ملاقات حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام ممکن است اشکال شود که چگونه جایز است در زمان یک پیامبر، پیامبری اعلم از او وجود داشته باشد؛ زیرا برخی معتقدند که نبی باید به تمام علوم احاطه داشته باشد چون به منزله کسی است که اطاعت از او بر تمام مردم واجب است و عقل پیروی از انسان جاهل را جایز نمی‌داند، حتی اگر این جهل در موارد خاصی باشد. (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۴/۱۴) شیخ طوسی قائل است که به سه شکل می‌توان این مطلب را پاسخ گفت: اول، نزد کسانی که قائل به نبوت حضرت خضر علیه السلام هستند، جایز است که در زمان





یک پیامبر، پیامبری اعلم از او وجود داشته باشد؛ دوم، حضرت موسی علیه السلام اعلم از حضرت خضر علیه السلام باشد؛ زیرا ایشان اعلم به جمیع آن اموری است که باید ازسوی خداوند به بندگان رسانده شود، اما حضرت خضر علیه السلام مخصوص به علمی شده است که نیازی به رساندن به بندگان نیست؛ سوم، حضرت موسی علیه السلام فقط در مورد همان علم خاص، طلب علم از حضرت خضر علیه السلام کرد هرچند که علم بقیه امور نزد ایشان بود (طوسی، بی تا، ۷۰/۷).

خداوند به حضرت خضر علیه السلام علمی مانند احاطه به زوایای پنهانی امور و تأویل اشیاء داده بود که این علم به دیگران تعلق نگرفته بود و این همان علمی بود که دیگران نیازمند آگاهی از آن بودند و خداوند اراده کرده بود که حضرت موسی علیه السلام برای دستیابی به آن به دیدار با این عالم صالح بشتابد. (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۳/۱۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۱/۶) براساس نظر برخی علما، عقل حکم می کند کسی که مسئولیت پیامبری مردم را به عهده دارد باید به تمام جوانب مربوط به مسئولیت خود احاطه داشته باشد؛ یعنی اموری که دیگر مردم به آن احاطه ندارند، اما اموری که مربوط به جزئیات حیات انسان یا امور پنهانی که مربوط به عالم مسئولیت او نمی شود، ضرورتی به احاطه بر آنها نیست و عقل اطاعت از چنین شخصی را منع نمی کند. براساس نظر این افراد، داستان مربوط به حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام قول دوم را که گرایش بیشتری به آن وجود دارد، تأیید می کند (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۴/۱۴).

#### ۷. تحلیل کارهای حضرت خضر علیه السلام با نظر به مبنای کلامی عصمت انبیا

باتوجه به نظر بسیاری از مفسران که حضرت خضر علیه السلام را پیامبری از پیامبران الهی می داند در داستان مذکور، برخی رفتارهایی که از حضرت خضر علیه السلام سرزده است به ظاهر با عصمت پیامبر تنافی دارد مانند سوراخ کردن کشتی و قتل نفس. ازاین رو، باید دید تفسیر رفتارهای حضرت خضر علیه السلام به گونه ای که اعتقاد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را ضربه نزند به چه صورت خواهد بود و این مبنای کلامی چه تأثیری در تفسیر این آیات دارد. در توجیه رفتارهای حضرت خضر علیه السلام باید توجه داشت که در این جهان دو نظام وجود دارد: نظام تکوین و نظام تشریح. اگرچه این دو

نظام در اصول کلی هماهنگ هستند، ولی گاهی در جزئیات از هم جدا می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۵۰۶/۱۲) برای مثال خداوند برای آزمایش بندگان، آنها را به خوف، نقص اموال و ثمرات و از بین رفتن نفوس و عزیزان مبتلا می‌کند تا صابران مشخص شوند، اما هیچ فقیهی و یا حتی پیامبری نمی‌تواند برای آزمایش مردم به چنین کارهایی اقدام کند. یا گاهی خداوند به دلیل ناشکری، نعمتی را از انسان می‌گیرد. برای مثال اموالش در دریا غرق می‌شود و یا سلامتی خود را از دست می‌دهد، اما از نظر فقهی و قوانین تشریحی، هیچ‌کس نمی‌تواند به دلیل ناشکری، اموال دیگری را نابود و سلامت را تبدیل به بیماری کند. اینها نشان می‌دهد که جهان آفرینش به‌ویژه آفرینش انسان بر این نظام احسن استوار است که خداوند برای اینکه انسان راه تکامل را بیسایه قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آنها عکس‌العمل‌های مختلفی دارد، درحالی‌که از نظر قانون شرع نمی‌توان همه آنها را در چارچوب این قوانین ریخت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۵۰۷/۱۲).

باتوجه به وجود دو نظام تکوین و تشریح که هر دو در حکومت خداوند قرار دارند هیچ مانعی نیست که خداوند گروهی را مأمور پیاده کردن نظام تشریح و گروهی از فرشتگان یا برخی از انسان‌ها را مأمور پیاده کردن نظام تکوین کند. به‌دیگریان، گروهی از مأموران خدا در این عالم مأمور به باطن و گروهی مأمور به ظاهر هستند و هر گروه، اصول خاص خود را دارند. بی‌شک در هیچ‌یک از دو خط، هیچ‌کس نمی‌تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد. بنابراین، حضرت خضر علیه السلام باصراحت این حقیقت را بیان کرد و گفت: «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي؛ من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم» (کهف: ۸۲)، بلکه درست براساس یک برنامه الهی و ضابطه گام برمی‌دارم و به‌این ترتیب تضاد برطرف خواهد شد.

کار پیامبران براساس قوانین ظاهری است، اما وظیفه حضرت خضر علیه السلام براساس واقعیات بود. (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۳۷۷/۱۴) از آنجاکه حضرت موسی علیه السلام از سوی پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امریه‌معروف و نهی‌ازمنکر کند و ازسوی دیگر، وجدان انسانی او اجازه نمی‌داد دربرابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با حضرت خضر علیه السلام داشت

به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴۹۰/۱۲). امتناع حضرت خضر علیه السلام از همراهی با حضرت موسی علیه السلام برای این بود که حضرت خضر علیه السلام بر اساس ولایت و باطن عمل می کرد و حضرت موسی علیه السلام که پیامبر و حافظ ظواهر بود بر محور شریعت رفتار می کرد و نمی توانست کارهای حضرت خضر علیه السلام را تحمل کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۱۲۰/۶). همچنین حضرت موسی علیه السلام تاب تحمل کارهای حضرت خضر علیه السلام را نداشت. به همین دلیل، خط مأموریت او از خط مأموریت حضرت خضر علیه السلام جدا بود و چون این دو رهبر بزرگ الهی به دلیل مأموریت های متفاوت نمی توانستند برای همیشه باهم زندگی کنند حضرت خضر علیه السلام ندای «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ» (کهف: ۷۸) سر داد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۵۰۹/۱۲). او برای اینکه نشان دهد تمام کارهایش به امر خداوند صورت گرفته، فرمود: «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي؛ آنچه که من انجام دادم و تو دیدی با رأی خودم نبود و به امر خدای تعالی صورت گرفت» (کهف: ۸۲) (طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۵۴/۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۲۵۸/۳). محاوره و مصاحبت حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام در محدوده ولایت است (جوادی آملی، ۱۳۶۵، ۱۹۵/۷). از این رو، کارهای حضرت خضر علیه السلام که مأموریت او از جانب خدای تعالی بود منافاتی با عصمت ایشان ندارد؛ زیرا عمل کردن برخلاف خواست خداوند و یا در نظر نداشتن مراتب رضایت اوست که عصمت را خدشه دار می کند، در حالی که هیچ یک از اینها در مورد حضرت خضر علیه السلام متصور نیست.

## ۸. تحلیل کارهای مربوط به حضرت موسی علیه السلام با نظر به مبنای کلامی عصمت انبیا

### ۸-۱. نسیان

در داستان ملاقات، دو مورد بحث نسبت نسیان مطرح شده است: نسیان ماهی در ابتدای داستان و نسیان عهد در خلال داستان.

### ۸-۱-۱. نسبت نسیان ماهی

آنگاه که حضرت موسی علیه السلام با همراه خود به دنبال یافتن مرد عالم راهی سفر می شود در مجمع البحرین ماهی خود را فراموش می کند و ماهی راه دریا می گیرد. زمانی که حضرت موسی علیه السلام در

محل دیگری از همراهش طلب غذا می‌کند یوشع سخن از فراموشی ماهی می‌گوید و حضرت موسی علیه السلام محل گم شدن ماهی را مقصود خود یافته بدانجا بازمی‌گردد: «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا. فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنَهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا. قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَيْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا. قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَيْنَا رِهْمَا قَاصًّا» (کهف: ۶۱-۶۴).

از جمله «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ» کشف می‌شود که حضرت موسی علیه السلام از راه وحی، مأمور بوده که خود را در مجمع‌البحرین به عالم برساند و علامتی به او داده بودند و آن علامت گم شدن ماهی یا زنده شدن و به دریا افتادن ماهی یا زنده شدن ماهی مرده یا امثال آن بوده است. بنابراین، حضرت موسی علیه السلام به مجرد اینکه موضوع ماهی را می‌شنود، می‌گوید «ما هم در پی این قصه بودیم» و بی‌درنگ از همانجا برگشته و خود را به آن مکان که آمده بود، می‌رساند و در آنجا به آن عالم برخورد می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۴۱/۱۳). موضوع مورد بحث در این آیات عبارت «نَسِيَا حُوتَهُمَا» است که در آن نسبت نسیان ماهی به دونفر یعنی، حضرت موسی علیه السلام و همراهش داده شده است. باتوجه به این اعتقاد که پیامبران دچار نسیان نمی‌شوند نسبت فراموشی ماهی در این آیه به حضرت موسی علیه السلام چگونه توجیه می‌شود. نسیان در لغت به دو معناست: اول فراموشی و دوم، به معنای ترک (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۴۲۱/۵). استعمال معنی ترک کردن برای نسیان بدین دلیل است که شخص کاری را که بدان متذکر بوده، ترک کند (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۱۱۴/۱۲).

درباره نسبت نسیان ماهی به حضرت موسی علیه السلام چند قول مطرح است:

- برخی می‌گویند یعنی، آن دو نفر ماهی خود را هنگامی که راه خود را گرفت و به اعماق دریا رفت، گم کردند. بنابراین، گم شدن ماهی را فراموش کردن آن نامیده است. (طوسی، بی‌تا، ۶۵/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۲/۶)؛

- برخی دیگر می‌گویند ماهی را یوشع فراموش کرد و آیه می‌گوید: «موسی علیه السلام و یوشع، ماهی را فراموش کردند» چنانکه می‌گویند: «قوم، توشه خود را فراموش کردند درحالی که فقط مسئول توشه، توشه را فراموش کرده است» (طوسی، بی‌تا، ۶۵/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۲/۶)؛

یعنی چه بسا نسیان در اینجا برای تغلیب به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز نسبت داده شده است به این اعتبار که ماهی متعلق به هردوی آنها بود، اما نسیان مربوط به غلام می شد که مسئول حمل ماهی و حفظ آن بود همان طور که ماجرای: «أَنَّ أَدْرَكُهُ» نیز فقط به او اختصاص یافته است نه به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام؛ زیرا حضرت توجهی به این امر نداشت که حال ذکرش را فراموش کند (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۰/۱۴).

- گروهی دیگر معتقدند که هردو فراموش کردند؛ زیرا یوشع فراموش کرد که ماهی را بردارد یا آنچه را دیده به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بگوید و حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فراموش کرد که درباره ماهی چیزی به یوشع دستور دهد. بنابراین، هردو فراموش کرده اند، ولی هرکدام مطلبی را از یاد برده اند.

(طوسی، بی تا، ۶۵/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۲/۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۴۰/۱۳)

- برخی معتقدند که فرای ملاحظات و وجوهات ذکرشده، هیچ دلیل عقلی یا نقلی یافت نمی شود که نسیان پیامبر در مانند چنین امور کوچکی از زندگی را رد کند و ممتنع بداند؛ زیرا چنین امری به نبوت ایشان هیچ خدشه ای وارد نمی کند. (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۱/۱۴) از این رو، مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی، در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود به ویژه در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد مانند داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۴۸۴/۱۲).

اگر به این امر توجه شود که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در امر تبلیغ دین هیچ گاه دچار فراموشی نمی شود، پس این عدم نسیان باید از یک ملکه ذاتی در وجود او ناشی شود که مانع نسیان می شود و به واسطه این ملکه، هیچ چیز را فراموش نمی کند. (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۰/۱۴) تقدیر جمله «و ما أُنْسَانِيَهُ»، «و ما انسانی ذکر الحوت لك الا الشيطان؛ یادآوری ماهی را برای تو از یادم نبرد مگر شیطان» است، پس معلوم می شود وی خود ماهی را فراموش نکرده بوده، بلکه ذکر آن را فراموش کرده است؛ یعنی یادش رفته که برای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تعریف کند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۴۱/۱۳). اینکه در مورد گم شدن ماهی، همراه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نسیان را مطرح کرده است و

آن را به شیطان نسبت می دهد: «وَمَا أَنسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» باید گفت که نسیان در اینجا با وجود کمال عقل جایز است؛ زیرا آن خود معجزه بود (طوسی، بی تا، ۶۸/۷).

#### ۸-۱-۲. جمع بندی نظرات درباره نسبت نسیان ماهی

درباره قول اول یعنی، معناکردن نسیان به گم شدن باید گفت باتوجه به اینکه در معانی لغوی نسیان چنین معنایی ذکر نشده است، برداشت چنین معنایی نیاز به ذکر قرینه و دلیل دارد درحالی که قائلین به این قول برای معنای درنظر گرفته شده، قرینه ای ذکر نکرده اند. درباره قول سوم که قائل است هریک از آن دو نفر چیزی را فراموش کردند؛ یعنی یوشع حکایت ماهی را و حضرت موسی عليه السلام تذکری درباره ماهی را، این تبیین نیز مشکلی را حل نمی کند؛ زیرا در این حالت نیز نسبت نسیان به حضرت موسی عليه السلام پابرجاست و تفاوتی نمی کند که نسیان ماهی باشد یا نسیان تذکری درباره ماهی. در مورد قول چهارم که نسیان در امور کوچک زندگی و غیرمرتبط با نبوت را از جانب پیامبران ممتنع نمی داند باید گفت براساس قول بسیاری از شیعه که سرزدن هرگونه سهو و نسیان را از پیامبران ممتنع می داند این قول قابل قبول نیست؛ زیرا باوجود چنین سهو و نسیان هایی هرچند در اموری غیر از امور مربوط به نبوت، احتمال ضربه زدن به اعتماد عموم مردم وجود دارد. ازاین رو به نظر می رسد قولی که به مبنای عصمت انبیا نزدیک تر است قول دوم باشد؛ یعنی نسیان از باب تغلیب به حضرت موسی عليه السلام نسبت داده شده است و آن کسی که درواقع دچار نسیان شده، یوشع، همراه حضرت موسی عليه السلام بوده است چنان که وقتی حضرت موسی عليه السلام تقاضای طعام می کند یوشع داستان را به خاطر می آورد نه هردو.

#### ۸-۲. نسیان عهد خود با حضرت خضر عليه السلام مبنی بر سؤال نکردن

نسیان بعدی که در داستان ملاقات حضرت موسی عليه السلام و حضرت خضر عليه السلام مطرح است مربوط به زمانی است که حضرت موسی عليه السلام بر سوراخ کردن کشتی توسط حضرت خضر عليه السلام اشکال می گیرد و حضرت خضر عليه السلام نیز ابتدای سیر را به او یادآور می شود که گفته بود: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا». ازاین رو می گوید: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا». حضرت



موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با یادآوری سخن ایشان می‌گوید: «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا؛ به سبب آنچه فراموش کردم مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر» (کهف: ۷۳). محل بحث در این آیات، نسیانی است که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در باب شروط ابتدای سفر دچار شده و از این باب خواستار عدم مؤاخذه است. چگونه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که پیامبر است دچار نسیان شده درحالی که نسیان با شرایط عصمت پیامبران قابل جمع نیست. در تأویل این بخش نیز جنبه‌هایی ذکر شده است که عبارتند از:

- منظور آن حضرت همین فراموشی عادی بوده است و این امر با وجود کوتاهی زمان شگفت نیست؛ زیرا چه بسا انسان آنچه را که نسبت بدان قریب‌العهد است به دلیل گرفتاری‌ها و مشاغل ذهنی و مانند آن فراموش می‌کند (علم‌الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵؛ طوسی، بی‌تا، ۷/۷۴)؛

قصد وی آن بوده است: «مرا بدانچه ترک نمودم، مؤاخذه نکن» مانند آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ» (طه: ۱۱۵). (ابن شهرآشوب، ۱۳۶۹، ۱/۲۴۶). این وجه به نقل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به وسیله ابن عباس و ابی بن کعب نقل شده است که حضرت فرمود: «منظور حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از نسیان در اینجا یعنی، از اینکه سفارش ترا ترک کردم مرا مورد مؤاخذه قرار مده» است (علم‌الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵؛ طوسی، بی‌تا، ۷/۷۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۳/۳۱۶). قائلین به این معنا در اینجا نسیان را به معنای غفلت و فراموشی نگرفته‌اند، بلکه به معنای ترک دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۶/۷۴۷)؛ زیرا نه انبیا فراموشکار هستند و نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابراین، در جمله «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ» مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیت و سکوت به دلیل کارهایی بود که به نظر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خلاف شرع می‌آمد (قرائتی، ۱۳۸۸، ۵/۲۰۴). در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز همین معنا آمده است: «قَالَ مُوسَى لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ أَيْ بِمَا تَرَكْتُ مِنْ أَمْرِكَ» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۱/۶۰). در موارد متعدد، سخن حضرت خضر به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که: «تو نمی‌توانی شکیباً باشی» و هرگز نگفت که: «تعهد خود را فراموش کردی»، پس در اینجا نسیان نقشی ندارد؛ زیرا اگر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ متذکر آن هم می‌شد،

چون به گفته حضرت خضر علیه السلام بر کنه و تأویل مطلب احاطه نداشت، توان صبر نداشته و اعتراض می کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۱۲۱/۶)؛

- مقصود حضرت این بود: «مرا بدانچه انجام داده ام و شبیه به فراموشی است، مواخذه نکن» و به دلیل مشابهت با فراموشی، آن را نسیان نامید، چنان که در داستان حضرت یوسف علیه السلام به برداران آن حضرت گفته شد: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ شما چونان دزد هستید» (یوسف: ۷۰)، پس در اینجا نیز فراموشی اتفاق نیفتاده است و شبیه فراموشی است (علم الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵؛ طوسی، بی تا، ۷۴/۷؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ۲۴۶/۱)؛

- برخی نسیان را حالتی اضطراری دانسته اند که در اختیار انسان نیست و اختیار در شکل گیری آن نقشی ندارد. از این رو، از حضرت خضر علیه السلام خواست که به دلیل فراموشی عهدش بر او سخت نگیرد (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۸/۱۴)؛ زیرا مؤاخذه در امور ارادی معنادار است؛

- گروهی معتقدند که با در نظر داشتن موارد گذشته اگر نسیان به معنی فراموشی غیر معمول باشد و وجهی برای سؤال باقی نمی ماند و اگر آن به معنی فراموشی واقعی باشد در تأویل آن گفته خواهد شد برای پیامبر فراموشی در امر رسالت یا امور دین و یا آنچه موجب رانده شدن مردم از وی شود، جایز نیست و در سایر موارد، مانعی برای نسبت دادن فراموشی به پیامبر وجود ندارد. آیا چنین نیست که اگر پیامبری در آنچه می خورد یا می نوشد به صورت غیر مستمر و گاه گاه می تواند فراموش کرده یا اشتباه کند و این مسئله با عبارت غفلت، قابل استناد به اوست و چنین اسنادی نیز جایز است. (علم الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶) اینان معتقد هستند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست؛ زیرا نه مربوط به اساس دعوت نبوت است و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت، بلکه در يك مسئله عادی و مربوط به زندگانی روزمره است. آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و برگ آن به طور مطلق گرفتار خطا و اشتباه نمی شود و مقام عصمت، او را از چنین چیزی مصون می دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۵۱۳/۱۲).



### ۸-۲-۱. جمع بندی نظرات درباره نسبت نسیان عهد

درباره قول اول که قائل است مراد فراموشی عادی بوده است باید گفت حصول چنین فراموشی با توجه به مبنای عصمت انبیا در همه امور و در همه حال متصور نیست؛ زیرا چه بسا انسان های عادی در چنین شرایطی دچار فراموشی نشوند آن گاه چگونه ممکن است چنین امری برای پیامبر جایز باشد. درباره قول سوم که قائل است کاری شبیه به فراموشی صورت گرفته و نه خود فراموشی نیز باید گفت در داستان حضرت یوسف علیه السلام وجود قرینه این نکته را اثبات می کند که نسبت سرقت نسبت واقعی نبوده است، اما در اینجا چنین قرینه ای دیده نمی شود. در مورد قول چهارم که نسیان را حالتی غیراختیاری دانسته اند نیز به نظر می رسد این قول مبنای عصمت را خدشه دار می کند و دلیل منطقی برای آن وجود ندارد؛ زیرا در این صورت راه برای وجود چنین چیزی در حالات مختلف باز خواهد شد. قول پنجم نیز که قائل است نسیان در امور غیرمرتبط با مسائل نبوت اشکالی ندارد با اصل عصمت انبیا در همه حال که مورد اتفاق شیعیان است، ناسازگار است؛ زیرا وجود چنین نسیان هایی راه را برای شبهه و اشکال مغرضان باز خواهد کرد. از این رو، به نظر می رسد قول صحیح درباره نسیان عهد، همان قول دوم یعنی، ترک کردن عهد باشد که روایات تفسیری وارده و حتی معنای لغوی نسیان نیز آن را تأیید می کند.

### ۸-۳. نفی استطاعت بر صبر

در داستان ملاقات حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام آن گاه که حضرت موسی علیه السلام پس از سفری سخت به دیدار عالم نائل می شود از او می خواهد که علم الهی خود را به او نیز تعلیم دهد. حضرت خضر علیه السلام در پاسخ می فرماید: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا. وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» (کهف: ۶۷-۶۸). در ظاهر، حضرت خضر علیه السلام با این پاسخ استطاعت بر صبر حضرت موسی علیه السلام در برابر کارهای خود را نفی می کند، در حالی که توانایی نداشتن بر صبر، امری مذموم است که از پیامبران الهی بعید است و با مقام پیامبری حضرت موسی علیه السلام ناسازگار. از این رو، باید دید چه تفسیری در این مورد وارد شده است که با وجود صحیح بودن، مبنای کلامی عصمت را نیز خدشه دار نکند. برخی معتقدند در مورد نفی استطاعت باید گفت مراد آن

حضرت این بوده است که تحمل من برای تو آسان نیست و به طور طبیعی سخت است. چنان که گفته می‌شود: «إِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيَّ؛ نمی‌توانی به من نگاه کنی» یا به مریضی که روزه او را به زحمت می‌افکند، گفته می‌شود: «إِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ الصِّيَامَ وَلَا تُطِيقُهُ؛ تو نمی‌توانی روزه بگیری و طاقت آن را نداری» (علم‌الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳؛ طوسی، بی تا، ۷/۷۴). با این تأویل گویی حضرت خضر علیه السلام گفته است: «تو تحمل نمی‌کنی و این عمل از تو به وقوع نمی‌پیوندد». اگر به گمان برخی آن حضرت توان حضرت موسی علیه السلام را نفی کرده بود، لازم می‌آمد که خود نیز قادر به تحمل نباشد. در این صورت اختصاص نفی به توان حضرت موسی علیه السلام بدون معنی بود. آنچه نفی صبر نه نفی توانایی را نشان می‌دهد سخن حضرت موسی علیه السلام است. حضرت با وجود شرط مطابقت پاسخ و پرسش فرمود: «ستجدنی انشاء الله صابراً» (کهف: ۶۹) و نفرمود: «ستجدنی انشاء الله مستطیعاً». بنابراین، پاسخ آن حضرت نشان می‌دهد که منظور از استطاعت، اصل عمل صبر بوده است (علم‌الهدی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴).

علامه می‌نویسد: «در این جمله، خویشتن‌داری و صبر حضرت موسی علیه السلام را در برابر آنچه از او می‌بیند با تأکید نفی می‌کند و می‌گوید: تو نمی‌توانی آنچه را که در طریق تعلیم از من می‌بینی تحمل کنی و تو استطاعت و توانایی صبر را نداری و البته نفرمود: نسبت به آنچه که تو را تعلیم دهم صبر نداری». معلم حضرت موسی علیه السلام قدرت بر صبر را با نفی سبب قدرت که عبارت است از: احاطه و علم به حقیقت و تأویل واقع نفی می‌کند، پس درحقیقت فعل را با نفی یکی از اسبابش نفی کرده است. بنابراین، حضرت موسی علیه السلام هنگامی که آن عالم معنا و تأویل کرده‌های خود را بیان کرد تغییری نکرد، بلکه هنگام دیدن آن کرده‌ها در مسیر تعلیم بر او تغییر کرد و وقتی برایش معنا کرد، قانع شد. آری، علم حکمی دارد و مظاهر علم حکمی دیگر، پس جمله «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» اخبار به این است که: «تو طاقت روش تعلیمی مرا نداری» نه اینکه: «تو طاقت علم را نداری». در: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» کلمه خبر به معنای علم است و علم هم به معنای تشخیص و تمیز است و معنای این است: «خبر و اطلاع تو به این روش و طریقه احاطه پیدا نمی‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۳/۳۴۲).

علت این دشواری صبر بر کارهای عالم این بود که حضرت موسی علیه السلام به ظاهر امور نظر داشت و حضرت خضر علیه السلام به باطن امور. از این رو صبر کردن برای حضرت موسی علیه السلام دشوار بود داشت که در ادامه آیه نیز به آن اشاره شده است: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا». با توجه به این تعلیل ذکر شده در آیه، مراد از نفی استطاعت، نفی به طور مطلق نیست، بلکه مقصود این است که چون از باطن کارهای حضرت خضر علیه السلام بی خبر است، صبر نمی کند (طوسی، بی تا، ۷۱/۷-۷۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۶/۶؛ فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۵/۱۴). اگر مراد، نفی استطاعت مطلق بود بیان ادامه آیه معنایی نداشت؛ زیرا چه علم داشته باشد و چه نداشته باشد استطاعت نخواهد داشت (طوسی، بی تا، ۷۱/۷). نگاه حضرت خضر علیه السلام به امور، نگاه به نهایت امور است، اما نگاه حضرت موسی علیه السلام نگاه به حال حاضر آنهاست و بین نگاه شامل و کامل به زندگی با نگاه محدود و جزئی تفاوت بین ابتدا و انتهاست. از این روست که کارهای حضرت خضر علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام سخت و دشوار است (فضل الله، ۱۴۱۹، ۳۶۵/۱۴).

در بخشی از روایتی که ابراهیم لیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند، آمده است: «تو ای ابراهیم فکر می کنی که موسی علیه السلام از کارهای حضرت خضر علیه السلام سردرمی آورد و اعمالش را منکر و شنیع می دانسته است؟ نه، او از وجه اعمال حضرت خضر علیه السلام آگاه نبود تا آنکه حضرت خضر علیه السلام در جوابش گفت: من این کارها را به دستور و اذن خدای تعالی انجام دادم» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ۶۰۹/۲). حضرت موسی علیه السلام در این جمله وعده می دهد که: «به زودی خواهی دید که صبر می کنم و تو را مخالفت و عصیان نمی کنم»، ولی وعده خود را مقید به مشیت خدا کرد تا اگر تخلف نمود، دروغ نگفته باشد: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». جمله «وَلَا أَعْصِي» عطف است بر کلمه صابرا؛ زیرا کلمه مزبور هر چند وصف است، ولی معنای فعل را می دهد. بنابراین، وعده «لا اعصی» هم مقید به مشیت هست، پس اگر نهی او را از سؤال مخالفت کرد وعده «لا اعصی» را خلف نکرد؛ زیرا این وعده نیز مقید بوده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۷۴۶/۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۳۴۳/۱۳).

## ۹. نتیجه‌گیری

بررسی تفسیری حکایت ملاقات حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام به خوبی نشان‌گر تأثیر مبانی کلامی مفسر در تفسیر آیات قرآن است. در این داستان مراد از حضرت موسی علیه السلام، پیامبر اولوالعزم، مراد از همراه ایشان، یوشع بن نون و مراد از مرد عالم، حضرت خضر علیه السلام است. آنچه در این حکایت محل بحث کلامی است تنافی ظاهری برخی اعمال این دو پیامبر با عصمت پیامبران است که با کمی دقت نظر این تنافی قابل حل است. کارهای حضرت خضر علیه السلام یعنی، سوراخ کردن کشتی، قتل نفس و مرمت دیوار به عالم تکوین بازمی‌گردد که قوانین حاکم بر آن با قوانین حاکم بر عالم تشریح باوجود هماهنگی آن دو تفاوت دارد و مأموریت حضرت خضر علیه السلام به عالم باطن بازمی‌گردد. ازاین‌رو، به مقام عصمت ایشان شبهه‌ای وارد نمی‌کند. در مورد کارهای حضرت موسی علیه السلام یعنی، نسیان ماهی و نسیان عهد با حضرت خضر علیه السلام و عدم استطاعت بر صبر نیز باید گفت نسیان در این موارد به معنای فراموشی متداول نیست تا با مقام عصمت ناسازگار باشد و عدم استطاعت بر صبر نیز به دلیل عدم آگاهی به باطن امور است؛ زیرا حضرت موسی علیه السلام مأمور به ظاهر است و حضرت خضر علیه السلام مأمور به باطن. ازاین‌رو، وظیفه خود می‌داند که با توجه به وظایف خود در عالم تشریح به حضرت خضر علیه السلام اشکال گیرد. علاوه بر آنکه حضرت علیه السلام استطاعت خود را مقید به انشاءالله کرد و باوجود اعتراضات، خلف وعده‌ای صورت نگرفته است و ایشان با مقام نبوت خود با مسائل برخورد کرده است.

## فهرست منابع

\* قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵). علل الشرائع. قم: کتابفروشی داوری.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۶۹). متشابه القرآن و مختلفه. قم: دار بیدار للنشر.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. تحقیق: عبدالسلام محمد هارون. قم: مکتب الاعلام اسلامی.
۴. جرجانی، علی بن محمد (۱۳۲۵). شرح المواقف. مصر: دارالکتب والوثائق.
۵. جلیلی کرمانشاهی، عبدالجلیل (۱۳۸۳). اصول عقاید حقه. قم: نشر حبیب.



۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۵). تفسیر موضوعی قرآن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۷. بی‌نا (۱۳۸۸). فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام. قم: اسراء.
۸. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۷). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. تحقیق: حسن زاده آملی، حسن. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۹. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۷). عقاید استدلالی. قم: مرکز نشر هاجر.
۱۰. سبحانی، جعفر (۱۳۹۱). منشور عقاید امامیه. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۱. سلطانی، محمد (۱۳۹۴). تحلیل و بررسی مبانی کلامی تفسیر قرآن کریم بر محور آثار شیخ طوسی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تصحیح: یزدی طباطبایی، فضل الله، و رسولی، هاشم. تهران: ناصر خسرو.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. تصحیح: حبیب العاملی، احمد. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. علم الهدی، علی بن حسین (۱۳۷۷). تنزیه الانبیا علیهم السلام. قم: دار الشریف الرضی.
۱۶. علم الهدی، سید مرتضی (۱۳۸۷). تنزیه الانبیا (پژوهشی قرآنی درباره عصمت پیامبران و امامان). مترجم: سلمان رحیمی، امیر. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۷. فضل الله، محمد حسین (۱۴۱۹). من وحی القرآن. بیروت: دار الملائک.
۱۸. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). گوهر مراد. تهران: نشر سایه.
۱۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵). تفسیر الصافی. تصحیح: اعلمی، حسین. تهران: مکتبه الصدر.
۲۰. قرائتی، محسن (۱۳۸۸). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳). بحار الانوار. محقق و تصحیح: جمعی از محققان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۳. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴). النکت الاعتقادیه. تحقیق: مختاری، رضا. بیروت: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۵. هاشمی تنکابنی، سید موسی (۱۳۹۱). عصمت، ضرورت و آثار. قم: مؤسسه بوستان کتاب.